

وسعت دعوت پیامبران اولوالعزم از نگاه قرآن

سید محمد بلاغی

مشهور در میان مسلمانان و حتی مفسران اسلامی آن است که همهٔ پیامبران اولوالعزم (ع) دعوت و رسالتی فراگیر، عام و جهانی داشته و مبعوث به تمامی بشر بوده‌اند، به طوری که با آمدن یک پیامبر اولوالعزم، شریعت پیامبر اولوالعزم قبل از او منسوخ شده و همهٔ مردم مکلف به پیروی از شریعت جدید بوده‌اند. اما این اندیشه تا چه اندازه صحیح و درست است؟ این مقاله سعی خواهد کرد تا با مراجعه به قرآن کریم، صحت و سقم این نظر را دریابد. در آیه ۳۵ احقاف به پیامبران اولوالعزم اشاره شده است: «فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم».

علامه طباطبایی (ره) برای اولوالعزم سه معنی در نظر می‌گیرند:

معنای عزم در اینجا یا صبر است همچنان که بعضی از مفسرین گفته‌اند و به آیه «و لمن صبر و غفر إن ذلك لمن عزم الامور» [الشوری، ۴۲/۴۳]، و هرکه صبر کند و درگذرد، مسلماً این - خویشتن داری، حاکی - از ارادهٔ قوی - در - کارهاست]. استشهاد کرده‌اند.

و یا به معنای عزم بر وفا به عهد است. عهدی که از انبیا گرفته شده: همچنان که آیه «و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزماً» [طه، ۱۱۵/۲۰]، و به تعیین پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی - آن را - فراموش کرده و برای او عزمی - استوار - نیافتیم]. به آن اشاره دارد.

و یا عزم به معنای عزیمت، یعنی حکم و شریعت است. و بنا بر معنای سوم که حق هم همان است و در روایات ائمه اهل بیت (ع) به این معنا تفسیر شده است. صاحبان حکم و شریعت پنج نفرند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص)؛ برای اینکه قرآن صاحبان شریعت را همین پنج نفر دانسته، می فرماید: «شرح لکم من الدین ما وصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی» (الشوری، ۱۳/۴۲)؛ [از - احکام - دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم] که تقریب و بیان معنایش گذشت.^۱

از این آیه به دست می آید که شرایع الهی و ادیانی که مستند به وحی هستند، تنها همین شرایع مذکور در آیه اند، و انبیاء صاحب شریعت که قرآن کریم ایشان را «اولوالعزم» خوانده تنها همین پنج نفر هستند که آیه شریفه ۷ از سوره احزاب نیز موید این مطلب است. صاحب تفسیر نمونه نیز معتقد است که این معنای اخیر، بهترین تفسیری است که برای اولوالعزم در قرآن مجید آمده است؛ چرا که این پنج نفر، پیامبرانی بودند که شریعت و آئین تازه ای با خود آوردند. و تعبیر اولوالعزم به جهت آن است که پیامبرانی که صاحب شریعت و آیین جدید بودند، مسؤولیت بسیار سنگین تری داشتند و برای انجام آن، عزم و اراده محکم تری لازم داشتند.^۲

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» این قول را از ابن عباس نقل کرده،^۳ و در «روح المعانی» آلوسی نیز این تفسیر را از دو امام باقر و صادق علیهما السلام و ابن عباس آورده و ضمناً از سیوطی نقل کرده که این از صحیح ترین اقوال است.^۴

حضرت امام رضا (ع) نیز در حدیثی که حسن بن فضال از پدرش نقل می کند، فرموده اند: «پیامبران اولوالعزم را به این جهت اولوالعزم نامیده اند که صاحبان عزائم و شرایع هستند».^۵ پس اولوالعزم به معنی حکم و شریعت داشتن است گرچه معانی دیگر هم می توان به این معنا اضافه کرد؛ مثل پیامبرانی که از آنان میثاق و پیمان سخت گرفته شده یا دارای مقام صبر و بردباری فوق العاده می باشند. ولی هیچ یک از این احادیث، شریعت این پیامبران را عام و جهانی معرفی ننموده است؛ بلکه فقط گفته شده که تمام پیامبرانی که بعد از هر کدام از آنها آمده اند به شریعت همان پیامبران اولوالعزم قبل از خود بوده اند که از این سخن، رسالت و شریعت جهانی برای آنان اثبات نمی گردد؛ چرا که پیامبری جهانی خواهد بود؛ که شریعت پیامبر اولوالعزم قبل از خود را منسوخ نماید؛ در حالی که چنین سخنی در

این احادیث نیامده است .

طبرسی در تفسیر خود می نویسد: اکثر مفسرین و نیز برخی از روایات بر آنند که پیامبران اولوالعزم، کسانی هستند که با شریعت جدید بر انگیخته شده و شریعت پیامبر پیش از خود را نسخ نموده اند. ^۷

در جواب به این سخن باید گفت: اولاً: تاریخ گواه آن است که شریعت پیامبرانی چون ابراهیم (ع) به وسیله موسی (ع) و شریعت موسی (ع) به وسیله عیسی (ع) منسوخ نگشته است، بنابر این قول مفسرین حجت نمی باشد.

ثانیاً، روایاتی بدین مضمون که طبرسی بدان اشاره دارد نیز دیده نشده چرا که اگر چنین روایاتی از معصوم (ع) صادر شده بود باید در کتب حدیثی یا تفسیری نقل می شد. پس عدم نقل آنها تا کنون به منزله عدم صدور چنین روایاتی از معصوم (ع) تلقی می گردد. مهم ترین حدیثی که معتقدان به جهانی بودن رسالت پیامبران اولوالعزم بدان استشهاد می کنند، حدیثی است از امام علی بن الحسین (ع) که در فضیلت زیارت اباعبدالله الحسین (ع) می فرماید:

«هر که دوست دارد با یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر مصافحه نماید، پس قبر امام حسین (ع) را در نیمه شعبان زیارت نماید. به یقین [در آن روز] ارواح تمامی پیامبران (ع) برای زیارت آن حضرت از خداوند کسب اجازه می نمایند، پس به آنان اجازه داده می شود و از این انبیاء (ع) پنج نفر از پیامبران اولوالعزم آمدند. گفتیم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص)». به ایشان عرض کردیم: معنی اولوالعزم چیست؟ فرمودند: «پیامبرانی که به شرق و غرب زمین و به جن و انس مبعوث شده اند». ^۸

این مفسران از عبارت: «بعثوا الی شرق الارض و غربها، جنها و انسها» چنین برداشت کرده اند که همه پیامبران اولوالعزم مبعوث به همه جهان و جهانیان بوده اند، در حالی که به دو دلیل چنین تفسیری از این عبارت صحیح به نظر نمی رسد چرا که:

۱. آنها نمی توانند ثابت نمایند که مراد از «الارض» در این عبارت «کل کره زمین» می باشد. بلکه ممکن است منظور از آن، سرزمین قوم هر پیامبری باشد که بدان قوم مبعوث شده است، که شواهد آن در قرآن بسیار است. قرآن کریم به هنگام بیان سخن پیامبران و اقوام آنان درباره سرزمین و وطنشان از آن به عنوان «الارض» یاد می کند. چنانکه مراد از «الارض» در آیه ۷۸ از سوره یونس «سرزمین مصر» و در آیه ۷۶ از سوره اسراء «مکه مکرمه» است.

بنابراین معنا، پیامبران اولوالعزم به شرق و غرب و جن و انس سرزمین قوم خویش یا هر سرزمینی که قوم آنها به آنجا می رفته مبعوث بوده اند.

۲. اگر بگویند که مراد از «الارض» کل کره زمین است به دلیل آنکه پیامبران اولوالعزم همگی رسالتی فراگیر و جهانی داشته اند، می گوییم که: اولاً: چنین استدلالی مستلزم دور است که باطل است. ثانیاً: از آیات متعدد قرآن کریم چنین استفاده می شود که حضرت نوح، موسی و عیسی (ع) مبعوث به قوم خویش بوده اند که در ادامه خواهد آمد.

بنابراین در این کتاب آسمانی آیه ای که نشان دهد رسالت آنان قومی نبوده، بلکه جهانی و فراگیر بوده است به چشم نمی خورد.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که از آیاتی چون «ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین» (آل عمران، ۳/۳۳)؛ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است» بر خلاف آنچه که برخی تصور کرده اند نمی توان رسالت عام و جهانی پیامبران اولوالعزم را اثبات نمود.

زیرا که اولاً: در این آیه از حضرت آدم (ع) نام برده شده که جزو پیامبران اولوالعزم نمی باشد. دیگر آنکه «اصطفی» به معنای گرفتن خالص هر چیز و برگزیده شدن است و مفهوم این آیه، آن است که هر کدام از پیامبران مطرح شده در آیه در یک یا چند امر نسبت به سایرین در عالم برگزیده شده اند که دیگران با آنان در این امور شرکت ندارند.^۹ برای توضیحات بیشتر می توانید به ذیل همین آیه در تفسیر المیزان مراجعه نمایید.

با این تفصیل باید پیامبران اولوالعزم را به دو دسته «پیامبران اولوالعزم با رسالت جهانی» و «پیامبران اولوالعزم با رسالت قومی و منطقه ای» تقسیم نمود.

الف: پیامبران اولوالعزم با رسالت جهانی: قرآن کریم تنها دو نفر از پنج پیغمبر اولوالعزم را صاحب شریعت و رسالت جهانی می داند که عبارتند از:

۱. حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی (ص). در آیات بسیاری از قرآن کریم به نصی روشن و صریح، وارد شده که آن حضرت پیامبر تمامی مردم است: «قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً» (اعراف، ۷/۱۵۸)؛ بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم. «و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیراً و نذیراً» (سبأ، ۳۴/۲۸)، و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم. به همراه آیاتی چون «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للناس نذیراً» (الفرقان، ۲۵/۱)؛ «قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر

مبین» (الحج، ۲۲/۴۹)؛ «و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلخ» (الأنعام، ۱۹/۶) و «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (الأنبیاء، ۲۱/۱۰۷)؛ که همگی به وسعت دعوت پیامبر اسلام و عمومیت نبوت او بر همه انسان‌ها دلالت دارند.

در این رابطه، حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نیز رسیده که: «هر پیامبری برای قوم خود مبعوث می‌شد، اما من برای همه مردم مبعوث به رسالت شده‌ام». ۱۰

۲. حضرت ابراهیم خلیل (ع): از آیه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ حَجَّ الْبَيْتِ» (الحج، ۲۲/۲۷)؛ و در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور. چنین بر می‌آید که شریعت ابراهیم (ع)، شریعتی جهانی بوده است.

خداوند متعال بعد از آماده شدن خانه کعبه، به او دستور می‌دهد که مردم را به حج دعوت نماید تا از راه‌های دور و نزدیک، سواره و پیاده برای انجام حج و طواف خانه کعبه به مکه بیایند. چنین دستور عامی که نشان‌دهنده عمومیت دعوت مردم به یک شریعت باشد، در آیات مربوط به سرگذشت سه پیامبر اولوالعزم دیگر یعنی، نوح (ع)، موسی (ع) و عیسی (ع) دیده نمی‌شود.

در روایتی که در تفسیر قمی آمده است می‌خوانیم:

«هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت، عرض کرد: خداوندا، صدای من به گوش مردم نمی‌رسد، اما خدا به او فرمود: تو اعلام کن و من به گوش آنها می‌رسانم. ابراهیم، بر محل «مقام» برآمد و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت: ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید. و خداوند صدای او را به گوش همگان رسانید... و آنها در پاسخ گفتند: لبیک اللهم لبیک! و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم «حج» شرکت می‌کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کردند». ۱۱

آن چنان که ملاحظه شد، این روایت نیز مؤید جهانی بودن دعوت و رسالت ایشان است. همچنین سیر مهاجرت‌ها و سفرهای حضرت ابراهیم (ع) نشان می‌دهد که او به تمامی مراکز تمدن انسانی روزگار خود و یا به عبارت دیگر به تمامی ام‌القراهای آن روز سفر کرده تا پیام جهانی خود را در سراسر جهان منتشر سازد.

او به مناطق مختلف بین‌النهرین چون «کوفه»، «کربلا»، «بابل» و «حرّان» هجرت نمود و پس از عبور از نهر فرات در عراق و ورود به سرزمین شام به سوی کنعان - شامل

سوریه، نهر اردن، سواحل بحرالْمیت، لبنان و فلسطین - رهسپار شد و چون متوجه گشت که مردم پیرامون بحرالْمیت دچار انحراف جنسی شده اند، برادر زاده خود، لوط (ع) را به این مناطق اعزام داشت تا مردم را ارشاد و هدایت کند.

او پس از چند سال اقامت در سرزمین کنعان، رهسپار مصر شد و در آنجا نیز به مبارزه با شرک و طاغوت و پرستش مظاهر طبیعت چون ستاره، ماه و خورشید پرداخت و با آموزش علوم نجوم؛ ریاضیات؛ هندسه و بسیاری از صنایع به مردم آن سامان و سرزمین های اطراف، جهش فکری عظیمی در میان مردم پدید آورد.

سپس مصر را ترک نموده و از راه صحرای «نقب» و شبه جزیره «سینا» به کنعان بازگشت. پس از مدتی به همراه هاجر و اسماعیل به سرزمین عربستان آمد و در سفرهای بعدی خود به عربستان و مکه، با کمک فرزندش اسماعیل خانه کعبه را مجدداً بنا نهاد. هدف آن حضرت از تمامی این سفرها و تحمل مرارت های آن، تبلیغ توحید و یکتاپرستی و انتشار آن در سراسر جهان بوده است. ۱۲

ب: پیامبران اولوالعزم با رسالت قومی و منطقه ای: سه پیامبر اولوالعزم دیگر یعنی نوح (ع)، موسی (ع) و عیسی (ع) به شهادت قرآن کریم مبعوث به قوم خویش بوده و رسالتی جهانی نداشته اند:

۱. حضرت نوح (ع): آیات متعددی در قرآن کریم دلالت دارند بر این که حضرت نوح (ع) از جانب پروردگار، رسالتی قومی و منطقه ای داشته و برای تبشیر و انذار قوم خویش و نه همه جهانیان مبعوث گشته است: «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نوح، ۱/۷۱)؛ ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که: قومت را پیش از آنکه عذابی دردناک به آنان رسد، هشدار ده. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا إِلِيهِ مَا لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِهِ اني اخاف عليكم عذاب يوم عظيم» (الأعراف، ۵۹/۷)؛ همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت: ای قوم من خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست، من از عذاب روزی سترک بر شما بیمناکم. «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ اني لكم نذير مبين» (هود، ۲۵/۱۱)؛ و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. [گفت: من برای شما هشدار دهنده ای آشکارم.

این بحث زمانی به خوبی روشن می شود که آیه اخیر را با آیه «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» که خطاب به پیامبر اسلام (ص) در تبشیر و انذار عموم مردم است، مقایسه

کنیم تا به درستی معلوم گردد که نوح (ع)، تنها و تنها وظیفه تبشیر و انذار قوم خویش را بر عهده داشته و نه همه مردم دنیا را.

اگر نوح (ع) وظیفه دعوت همگان را بر عهده داشت، قرآن کریم حداقل برای یک بار در خلال بیان سرگذشت این پیامبر، بدان اشاره می کرد، در حالی که تمامی اشارات قرآن در رابطه با سرگذشت او، منطقه ای بودن و یا به عبارت دیگر، قومی بودن دعوت او را تأیید می نماید.

پاسخ به یک اشکال:

علامه طباطبائی^(ره) معتقد به نبوت و رسالت عمومی و جهانی حضرت نوح (ع) است و در دفاع از این نظر بحثی مفصل و مطوّل در تفسیر المیزان آورده است که: خداوند بر حسب عنایتی که به بندگانش دارد بر خود واجب کرده که آنها را به سوی سعادت حیات و کمال وجودشان هدایت کند. از آن جا که ساز و برگ عقل برای هدایت انسان کافی نیست، باید به طریق دیگری غیر از طریق تفکر که همان وحی و شریعت است طریق کمال و سعادت را به او تعلیم دهد.

سپس ضمن بیان آیه: «**شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى**» (الشوری، ۱۳/۴۲) می فرماید: از آنجا که شرایع نازل شده بر کل بشر همین شرایع نام برده شده، در آیه فوق بوده که اولین آنها، شریعت نوح (ع) می باشد؛ بنابراین چنین شریعتی باید عمومیت داشته، مختص به قوم آن حضرت نباشد؛ چرا که در غیر این صورت دو محدودیت در پی خواهد داشت: اول آن که پیامبری دیگر با شریعت دیگری برای غیر قوم نوح وجود داشته که باید در آیه فوق، ذکر می شده اما نه در این آیه و نه در هیچ جای دیگر قرآن، ذکر نشده است. و دیگر آن که خدای سبحان با مختص نمودن شریعت نوح به قوم آن جناب بقیه اقوام در آن زمان و تا مدت ها بعد از آن جناب رامهمل گذاشته و آنان را هدایت ننموده است. از آن جا که هیچ یک از این دو محدودیت را با توجه به دلایلی که گفته شد نمی توان پذیرفت، پس معلوم می شود که نبوت و رسالت نوح (ع) عمومی و فراگیر بوده است. ۱۳

دلایل علامه طباطبائی را چنین می توان پاسخ داد:

اولاً: در این که به حسب عنایت خداوندی بر پروردگار عالم واجب است که جامعه بشری را به سوی تعالیمی که مایه سعادت اوست، تا او را به کمال لایقش برساند، هدایت کند؛ و این که شرع و وحی است که نوع انسان را به این کمال می رساند، حرفی نیست.

سخن در قابلیت سایر افراد بشر معاصر نوح است برای دریافت شرع و عمل به آن؛ افرادی که در مناطق دیگر زندگی می‌کردند. احتمال دارد که آن افراد، بدوی بوده بساطت شعور و اهلیت و قابلیت ارسال دین به سویشان را نداشته‌اند و به مرتبه ای از بلوغ که اهلیت تعلیم الهی را داشته باشند، نرسیده بوده‌اند.

بدیهی است که برای دریافت شرع و عمل به آن، تنها بلوغ جسمانی کفایت نمی‌کند؛ بلکه به همراه آن، این قدرت فکری و استعداد ذاتی است که انسان را برای آمدن شریعت به سوی او، و ورود به مدرسه وحی الهی، اهلیت می‌بخشد.

پس مثل بعضی از جوامع، قبل از رسیدن به این مرتبه، مثل طفل خردسالی است که اهلیت و صلاحیت ورود به مدرسه و دریافت آموزش‌های کلاسیک را ندارد.

ثانیاً: از آیه «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً...» نمی‌توان چنین استفاده کرد که شریعت نوح (ع)، اول شریعت نازل شده به بشر بوده است؛ چرا که احتمال دارد شریعت دیگری قبل از زمان نوح بوده و لکن به جهت آن که شریعت مورد نظر به مرتبه بلوغ شرایع ذکر شده در آیه فوق نمی‌رسیده، از آن شریعت نامی برده نشده است.

ثالثاً: ممکن است در میان بشر، شریعتی هم عرض شریعت نوح بوده که اختصاص به قوم [یا اقوام] دیگر داشته لکن قرآن آن را ذکر نکرده است چرا که قرآن بر این نکته که داستان همه انبیا در قرآن آورده نشده است، صراحت دارد، آن جا که می‌فرماید: «منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک» (غافر، ۴۰/۷۸)؛ «...برخی از آنان را [ماجرایشان را] بر تو حکایت کرده‌ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم. و یا «قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم نقصصهم علیک» (النساء، ۴/۱۶۴)؛ و پیامبرانی را [فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم؛ و پیامبرانی را [نیز برانگیخته‌ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم». ۱۴

۲. حضرت موسی (ع): موسی (ع) پیامبری است که خداوند، وظیفه نجات قوم بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان را به او و برادرش هارون (ع) می‌سپارد، آن جا که می‌فرماید: «إذهب الی فرعون انه طغی... فأتیاه فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل و لا تعذبهم قد جئناک بآیة من ربک» (طه، ۲۰/۴۳ و ۴۷)؛ به سوی فرعون بروید که او به سرکشی پرداخته، ... پس به سوی او بروید و بگویید: ما دو فرستاده پروردگار توایم، پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن، به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت

معجزه‌ای آورده ایم. او که خود از بنی اسرائیلیان است با دریافت کتاب آسمانی تورات، وظیفه هدایت آن قوم را به اذن پروردگار بر عهده می‌گیرد: «و اتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی لبنی اسرائیل» (الإسراء، ۱۷ / ۲).

اگر سر تا سر قرآن کریم را جستجو کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که سرگذشت این پیامبر عالیقدر فقط بر محور قومش، بنی اسرائیل، می‌چرخد. بنا بر این موسی (ع) نیز پیغمبری با شریعت جهانی نیست، بلکه او پیامبر قوم بنی اسرائیل است، در این رابطه می‌توان به آیات ۵۴، ۶۱ و ۶۰ بقره؛ ۲۰ مائده؛ ۸۶ ابراهیم؛ ۵۰ صف و... رجوع نمود.

با مبعوث شدن موسی (ع) و نزول آیین و شریعت موسوی، شریعت ابراهیمی تنها در میان قوم بنی اسرائیل و نهایت چیزی که می‌توان گفت، در میان مردمان سرزمینهای کنعان و مصر منسوخ گشت و آنان موظف به اطاعت او آئین موسی (ع) و کتاب تورات گردیدند. اما مردم سرزمین‌های دیگر چون عربستان به مانند اجداد پیامبر اسلام (ص) همچنان موظف به پیروی از شریعت ابراهیمی بودند.

۳. حضرت عیسی (ع): در قرآن کریم، چندین بار بدین نکته تصریح شده که عیسی (ع) نیز پیامبر بنی اسرائیل بوده است. مثلاً؛ عبارتی را از خود حضرت عیسی (ع) نقل می‌کند که نشان می‌دهد او نیز پیامبری است با رسالت قومی و نه با رسالتی جهانی: «و اذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم» (الصف، ۶/۶۱)؛ هنگامی را که عیسی، پسر مریم، گفت: ای فرزندان اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم. همچنین، خداوند در ضمن بیان داستان حضرت مریم (ع)، در سوره آل عمران، از حضرت عیسی (ع)، به عنوان پیامبری که او را به سوی بنی اسرائیل می‌فرستد نام می‌برد: «و رسولا الی بنی اسرائیل» (آل عمران، ۴۹/۳)؛ و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می‌فرستد].

تفسیر نمونه می‌نویسد:

ممکن است از این جمله در ابتدا چنین به نظر آید که مأموریت حضرت مسیح (ع) تنها دعوت بنی اسرائیل بوده است، هم آنها که در آن زمان گرفتار انواع خرافات و آلودگی‌های اخلاقی و عقیدتی و اختلافات شدید شده بودند و این با اولولعزم بودن مسیح (ع) منافات ندارد، زیرا پیامبر اولولعزم کسی است که دارای آیین جدید باشد، خواه مأموریت او جهانی باشد، خواه نباشد. ۱۵

ابوحمره شمالی، روایتی را از امام صادق (ع) نقل می‌کند که: «خداوند عزوجل، عیسی (ع) را به سوی بنی اسرائیل فرستاد، پس نبوت او به بیت المقدس بود. ۱۶ که از این

روایت انحصار مأموریت عیسی (ع) بر بنی اسرائیل دانسته می شود. بنابراین حضرت عیسی (ع) نیز پیامبری جهانی نیست و حتی آورنده شریعت جدیدی نیز نمی باشد بلکه او ادامه دهنده همان شریعت موسوی است. به عبارت دیگر با مبعوث شدن عیسی (ع) و ظهور آن حضرت بر بنی اسرائیل، احکام شریعت موسوی نسخ نگردید؛ بلکه تنها بعضی از محدودیت های آن برداشته شد. قرآن کریم در ادامه همان آیات سوره آل عمران می فرماید: «و مصداقاً لما بین یدی من التوراة و لأحلّ لکم بعض الذی حرّم علیکم» (آل عمران، ۵۰/۳)؛ و [عیسی (ع) می گوید: آمده ام تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم، و تا پاره ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده، برای شما حلال کنم.

علامه طباطبایی می نویسد: عیسی (ع) همه احکام تورات را امضا کرده، مگر چند حکمی را که خدای تعالی به دست وی نسخ نموده و آن چند حکم عبارت بوده از احکامی که بر یهود شاق و گران می آمده است.^{۱۷}

بنابراین او تصدیق کننده و تحکیم بخش مبانی و اصول تورات است.^{۱۸} و لذا بعضی گفته اند: انجیل کتاب شریعت و احکام نیست؛ چون حکمی در آن نیامده است.^{۱۹} خداوند به جهت ظلم و ستم یهود، پاره ای از نعمت های پاکیزه خود را که بر آنان حلال شده بود، تحریم نمود؛ چیزهایی مانند: روده و پیه و چربی، گاو و گوسفند، گوشت ماهی و تعظیم روز شنبه.^{۲۰} ولی با ظهور حضرت عیسی (ع) و به شکرانه ایمان به این پیامبر بزرگ، این ممنوعیت ها برداشته شد.

- توجه به یک نکته:

در قرآن کریم آمده است: «ثم اوحینا الیک ان اتبع ملّة ابراهیم حنیفا» (النحل، ۱۶/۱۲۳)؛ سپس به تو وحی کردیم که: از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن. که نشان می دهد پیامبر گرامی اسلام قبل از ظهور دین اسلام بر آیین ابراهیم (ع) بوده است؛ در تاریخ نیز آمده که اجداد پیامبر ختمی مرتبت همگی موحد و با ایمان بوده، فقط خدای یگانه را پرستش می کردند و بر دین حنیف یا آیین و شریعت ابراهیم (ع) بوده اند. علامه مجلسی از کتاب کمال الدین شیخ صدوق، از «اصبغ بن نباته» نقل می کند که حضرت امیر (ع) فرمود: «به خدا قسم پدر من، جدّم عبدالمطلب، هاشم و عبد مناف هرگز بتی را پرستش نکردند». پرسیدند: پس چه را می پرستیدند؟ فرمود: «بر دین ابراهیم به سوی کعبه نماز می خواندند و بدان متمسک بودند».^{۲۱}

بر دین حنیف بودن خاندان پیامبر (ص)، خود دلیل دیگری است که موسی و عیسی (ع) پیامبرانی با رسالت قومی و منطقه‌ای بوده‌اند؛ زیرا که اگر آنها رسالتی جهانی داشتند و شریعت ابراهیم (ع) نسخ گردیده بود این خاندان موحد، دیگر نمی‌توانستند از او پیروی نمایند، و بر آنها پیروی از شریعت موسوی واجب می‌گشت.

جمع بندی:

با توجه به بحثی که در طی این مقاله گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بر خلاف مشهور همگی پیامبران اولوالعزم رسولانی با آیین جهانی که وظیفه تبشیر و انداز همه مردم دنیا را بر عهده داشته‌اند، نبوده‌اند. بلکه محدوده و وسعت جغرافیایی رسالت برخی از آنان؛ یعنی: حضرت نوح (ع)، موسی (ع) و عیسی (ع)، محدود به یک قوم یا یک منطقه خاص بوده است.

و تنها شریعت پیامبرانی که رسالت جهانی داشته‌اند یعنی: حضرت محمد (ص) و حضرت ابراهیم (ع) شریعت پیامبران اولوالعزم قبل از خود را نسخ نموده است. به عبارت دیگر شریعت پیامبران اولوالعزم با رسالت قومی؛ چون حضرت موسی (ع) با آمدن پیامبر اولوالعزم دیگری با همان رسالت قومی؛ چون حضرت عیسی (ع)، منسوخ نگشته و هم‌چنان ملاک عمل بوده است.

همچنین شریعت یک پیامبر اولوالعزم جهانی، چون ابراهیم (ع) بعد از آمدن شریعت یک پیامبر اولوالعزم قومی؛ چون حضرت موسی (ع)، برای اقوام دیگر غیر از بنی اسرائیل و مردم ساکن در آن مناطق هم‌چنان اعتبار داشته و منسوخ نبوده است.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ۱۸/۳۳۱ و ۳۳۲.
۲. تفسیر نمونه، ۷/۳۶۳.
۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۹-۱۰/۱۴۳.
۴. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و سبع المثانی، ۲۶/۳۴-۳۵.
۵. علل الشرایع، ترجمه سید محمدجواد ذهنی، ۱/۴۲۳ ح ۲.
۶. همان.
۷. مجمع البیان، ۹-۱۰/۱۴۳.
۸. بحارالانوار، ۱۱/۳۲ ح ۲۵. «...قلنا له: ما معنی اولوالعزم؟ قال: یعنوا الی شرق الارض وغربها، جنّها و انسها».
۹. ترجمه تفسیر المیزان، ۳/۲۵۸-۲۵۹.
۱۰. همان، ۱۰/۲۶۰.
۱۱. تفسیر القمی، ۲/۵۸.
۱۲. باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن/ ۷۱، ۸۰، ۷۱۰، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۷۵ و ۲۶۰.
- (با تلخیص)
۱۳. ترجمه تفسیر المیزان، ۱۰/۳۸۵-۳۹۳. (با تلخیص).
۱۴. مفاهیم القرآن، ۳/۷۶-۷۷.
۱۵. تفسیر نمونه، ۲/۵۵۴.
۱۶. تفسیر نورالثقلین، ۱/۳۴۳.
۱۷. ترجمه تفسیر المیزان، ۳/۳۱۵.
۱۸. تفسیر نمونه، ۲/۵۶۰.
۱۹. ترجمه تفسیر المیزان، ۳/۳۱۵-۳۱۶.
۲۰. تفسیر خلاصه منهج الصادقین، ۱/۲۰۴.
۲۱. بحارالانوار، ۱۵/۸۴۴ ح ۷۶.